

اقول:

آيا عدالت مقام و مرتبه ای معنوی است؟

در این صورت بر اساس روایات وارده در باره مخالفان و دوری آنها از دین و حقیقت و ضلالت آنها ورود آنان در زمره اهل عدالت بعید است. مگر این که این روایات را از کسانی از آنان را که عن جهاله داخلند منصرف بدانیم و راه شهید ثانی ره را برویم

راه دیگر این است که عدالت را مرتبه ای صرفاً دینی-اجتماعی بدانیم که شارع برای ان اوصافی ذکر کرده تا با وجود آنها مردم بتوانند در گذران زندگی دینی و اجتماعی خود به گروهی از مردم اعتماد کنند آن طور که روایت ابن ابی یعفور نشان میدهد در این صورت شمول آن نسبت به مخالفان بعید نیست از سخن علامه که لان الفاسق غیر موتمن بدست می آید که ملاک فسق امین نبودن است که مساله ای اجتماعی است

مسألة: قال ابن الجنید «۲»: كلّ المسلمين علی العدالة الی أن يظهر منه «۳» ما یزیلها،

و هو یشعر بجواز امامة المجهول حاله إذا علم إسلامه. و المعتمد المنع إلا بعد العلم بالعدالة.

لنا: انّ الفسق مانع، فلا یخرج عن العهدة إلا بعد العلم بانتفائه.-مختلف

و قد صرح بهذا الشرط في الخلاف و ط و ث و ر و ي و ع و ف و د و د و ي و ت هذيب  
الاصول و منية اللبيب و س و اللمعة و جامع المبين شرح التهذيب للشهيد و لك و  
ضه و مجمع الفائدة و الكفاية و الكشف و الرياض و لهم وجوه منها ظهور الاتفاق  
عليه.

و منها انه صرح بدعوى الاجماع على ذلك في ضه قائلًا يشترط العدالة اجماعا و  
يعضد ما ادعاه هنا اولا قوله في لك هذا الشرط موضع وفاق و  
ثانيا قول الغنية يجب ان يكون عدلا بلا خلاف الا من الاصم و خلافه غير معتد به  
و ثالثا قول الخلاف يشترط في القاضى ان يكون عدلا و لا يجوز ان يكون فاسقا  
دليلنا اجماع الفرقة بل اجماع الامة لان خلاف الاصم قد انقرض

★ و ذلك لان القضاء من المناصب التي لها اهميتها في الشريعة المقدسة بعد الولاية بل هو من المناصب المختصة بالنبي و أوصيائه عليهم السلام و هم قد ينصبون شخصا معيناً للقضاء و قد ينصبون على نحو العموم و لا يحتمل ان يجعل الشارع الحكيم هذا المنصب العظيم لمن هو خارج عن طريقته - خويي صغرى: روايات می گوید قضاء منصب عظیم بلکه منصب انبياء كبرى: حکم عقل که شارع نمی تواند چنین منصبی را به کسی مورد اعتمادش نیست بسپارد نتیجه:

★ قال علی ع لشريح: جلست مجلسا لا يجلسه الا نبي او وصي نبي  
★ و عن الصادق: الحكومه انما هي للامام العالم بالقضاء العادل .. لنبي او وصي نبي  
★ آیه شریفه هم که «يا داوود انا جعلناك خليفه في الارض فاحكم بين الناس بالحق» که اثر و پیامد مهم و اصلی خلافت الهی را قضاوت به حق قرار داده نیز اهمیت این کار و این منصب را روشن می سازد و چنین منصب مهمی را نمی توان به فاسق سپرد.

✓ اقول:

الا ان يقال: محدود شدن قضاوت به نبي و وصی نبي در این روایات برای تاکید بر اهمیت آگاهی قاضی از احکام و نیز عدالت و سلامت او در اجرای صحیح احکام است یعنی در مرتبه علم و عدالت قاضی باید قریب به انبياء باشد تا هم حکمش بتواند حکم صحیح و مطابق با حکم الله باشد و هم در مقام تطبیق آن بر مورد درست صادر شود و بر خلاف حق و حقیقت صادر نشود. اما این که در سایر جهات مثل عدالت و یا صحت عقیده هم باید مثل انبياء باشد ثابت نیست.

به عبارت دیگر اهمیت قضاء به دو اعتبار می تواند باشد یکی از جهت تاثیر آن در زندگی مردم و متخصصین و نیز تاثیرش بر شخص قاضی بخصوص با اهمیتی که اسلام به حقوق مردم دارد. از این جهت هیچ تردیدی در اهمیت و مخاطره امیز بودن آن نیست و اعتبار

دوم وابستگی این منصب به انبیاء و معصومین و نیابت از آنان است قاضی منصوب از سوی آنان است و از این رو، افرادی که کاملاً مسانخت فکری و عقیدتی و شخصیتی با آنان دارند باید در این منصب قرار بگیرند ولی این اعتبار دوم ثابت نیست و ممکن است که دو خبر فوق هم ناظر به اعتبار اول باشد و این که حکم قاضی باید مطابق حکم الله و بر اساس عدل و حق باشد.

✓ به عبارت دیگر سوال این است که آیا شرط عدالت موضوعیت دارد و به گفته آقای خویی

شارع این منصب را به شخص خارج از طریقت خود نمی دهد یا این که طریقت دارد بسوی حکم موافق با شرع و عدالت؟

و آیا اهمیت قضاوت بخاطر اهمیت موضوعی آن است از این جهت که منصب انبیاء است و نیابت از آنهاست و در نتیجه نایب آنها نمی تواند فاسق باشد و یا این منصب اهمیت دارد چون آثارش مهم است که اقامه عدل و اغاثه مظلوم است؟ اگر دومی باشد عدالت فقهی لازم نیست بلکه وثاقت کفایت می کند

## اولویت نسبت به عدم صلاحیت برای شهادت و افتاء

الإثنين، ديسمبر ٢، ٢٠١٣ ٠٩:٣٠ ب.ظ

و (لعدم) الصلاحية للإمامة في الصلاة و للشهادة، فالقضاء أولى، - لثام ★  
أما المؤمن الفاسق فلعدم .. صلاحيته في الصلاة و الشهادة و الإفتاء فالقضاء أولى بل لا يصلح ★  
لهذا المنصب الفاسق الإمامي فضلا عن غيره، لما هو المعلوم من النص «٢» و الفتوى من  
قصوره عن مرتبة الولاية على يتيم و نحوه فضلا عن هذا المنصب الجليل. -جو

- ✓ اما افتاء هم اگر مقصود افتای بر مبانی عامه باشد که تفاوت کاملا روشن است و اگر هم افتای بر مبانی شیعه باشد اولویت قضا نسبت به آن ثابت نیست؛ زیرا معلوم است که مقام افتا و مرجعیت مهم ترین جایگاه دینی است که نمی تواند در اختیار غیر معتقدان قرار گیرد در حالی که قضاوت پستی اجرایی است که فقط باید احکم را بر مصادیق تطبیق نماید /
- ✓ اما قبول و یا عدم قبول شهادت غیر امامی مورد اختلاف است؛ ولی اگر چنین چیزی ثابت باشد اولویت قضاء را ثابت می کند. **الا ان يقال**: ثبوت شرط امامی بودن شاهد شرطی تبعیدی است که شارع آن را با تعبد محض اعلام کرده است و تسری آن به قضاوت مصداقی از قیاس خواهد بود زیرا ما نمی دانیم در این تعبد چه امری و ملاکی دخالت داشته است.

# اولويت عدم ولايت بر يتيم

الخميس، ديسمبر ٥، ٢٠١٣ ٣:٣٣ ق.ظ

١. لما هو المعلوم من النص «٢» و الفتوى من قصوره عن مرتبة الولاية على يتيم و نحوه فضلا عن هذا المنصب الجليل. -جواهر

★ اقول:

در مورد اشتراط ولايت در ولى متصرف در مال يتيم اختلاف است برخى روايات عدل بودن را و برخى وثاقت را ذکر کرده است كما ياتى فى كلام الشيخ ره

قوله: «و لا يشترط عدالة الولي و لا الوكيل فى عقد النكاح».

..و أما اشتراط **عدالة الولي** فى ولاية المال فففيه خلاف بين أصحابنا. و فى التذكرة قطع بأن الفاسق لا ولاية له حتى لو كان عدلا ففسق انتزع المال منه «٢». و استشكل فى القواعد فى باب الوصايا «٣». - مسالك

كتاب المكاسب (للشيخ الأنصارى، ط - الحديث)، ج ٣، ص: ٥٦٦

لكن الظاهر من بعض الروايات كفاية الأمانة و ملاحظة مصلحة اليتيم، فيكون مفسراً للاحتمال الثانى فى وجه المماثلة المذكورة فى الصحيحة.

..و موثقة زرعاً، عن سماعة: «فى رجل مات و له بنون و بنات صغار و كبار، من غير وصية، و له خدم و مماليك و عقد «٨» كيف يصنع الورثة بقسمه ذلك «١»؟ قال: إن قام رجل ثقة قاسمهم ذلك فلا بأس «٢»؛

بناءً على أن المراد من يوثق به و يطمئن بفعله عرفاً و إن لم يكن فيه ملكة العدالة.

لكن فى صحيحة إسماعيل بن سعد ما يدل على اشتراط تحقق عنوان العدالة: «قال:

سألت الرضا عليه السلام عن رجل يموت بغير وصية، و له ولد صغار و كبار، أ يحل شراء

شيء من خدمه و متاعه «٣» من غير أن يتولى القاضى بيع ذلك؟ فإن تولاه قاضٍ قد

تراضوا به و لم يستخلفه «٤» الخليفة، أ يطيب الشراء منه أم لا؟ قال عليه السلام: إذا كان

الأكابر من ولده معه فى البيع فلا بأس إذا رضى الورثة بالبيع و قام عدل فى ذلك «٥».

## اولويت عدم امامت

الخميس، ديسمبر ٠٥، ٢٠١٣ ٠٣:٣٤ ق.ظ

★ أما المؤمن الفاسق فلعدم .. صلاحيته في الصلاة و الشهادة و الإفتاء فالقضاء أولى بل لا يصلح لهذا المنصب الفاسق الإمامي فضلا عن غيره، لما هو المعلوم من النص «٢» و الفتوى من قصوره عن مرتبة الولاية على يتيم و نحوه فضلا عن هذا المنصب الجليل. - **جواهر** كيف و قد اعتبرنا العدالة في إمام الجماعة و الشاهد فكيف بالقضاء الذي هو أهم منهما -

خوبي

✓ **اقول:** اما قياس به امامت نماز درست نیست زیرا نماز عملی عبادی است و ممکن است بخاطر بعد معنوی اش مساله صحت عقیده امام جماعت در آن دخالت داشته باشد که در امور غیر عبادی دخالت ندارد

۱. و قد ورد فیما رواه الصدوق بإسناده الصحیح عن سلیمان بن خالد عن أبی عبد الله - ع - اتقوا الحكومة فإن الحكومة إنما هي للإمام العالم بالقضاء العادل في المسلمين لنبي أو وصي نبي «۱» و من الظاهر أن الفاسق لا يسمح أن يكون وصي نبي.

۲. و هنا روايات كثيرة تدل على اعتبار العدالة في القاضي، و وجوب التجنب عن قضاء الجور، ذكر بعضها في الوسائل في الباب ۱ و ۳ من أبواب صفات القاضي، و منها خبر سلیمان بن خالد، عن أبی عبد الله «ع» قال: «اتقوا الحكومة، فإن الحكومة إنما هي للإمام العالم بالقضاء العادل في المسلمين لنبي (كنبي خ. ل) أو وصي نبي.» «۱» - دراسات ما دلّ على حرمة تصدّي القضاء لغير العادل كقوله عليه السلام في صحیحة سلیمان بن خالد: اتقوا الحكومة، فإن الحكومة إنما هي للإمام العالم بالقضاء، العادل في المسلمين، لنبي (كنبي) أو وصي نبي. «۱»

و قد تضمّنت الرواية كبرى کلیّة، هي: اشتراط العلم و العدالة في الحاكم، و على صغرى تطبيقها على النبيّ و الوصيّ، و سواء ارید بالقضيّة الصغرى الحصر مع توسعه المراد بالوصيّ لما يشمل الفقيه - لكونه وصيًا غير مباشر للنبيّ -، أم ارید بها بيان أبرز المصاديق توضيحا للمقصود؛ فإن الكبرى دالة دلالة صريحة على اشتراط العدالة و العلم في الحاكم - مطلقا، و عدم جواز القضاء و الحكم لغير العالم العادل. نظرية الحكم في الإسلام، ص: ۲۹۶ - اراكي محسن

## تقریب های استدلال:

### ★ ۱. العادل في المسلمين بر شرط عدالت تصریح کرده است:

پاسخ: عدل در عادل في المسلمين در مقابل جور قرار دارد نه در مقابل فسق و در مقبوله هم از حکام جور یاد کرده است و مقصود از جور معنای لغوی نیست تا شامل هر خروج از طریق و هر گناهی شود بلکه یعنی جور و ظلم به مردم و فی المسلمين هم شاهد آن است

### ★ ۲. قضاوت مخصوص نبي و وصی نبي است و فاسق نمیتواند وصی نبي باشد.

پاسخ این استدلال در علو منصب داده شد زیرا می گوید قضاوت را باید امام عالم به احکام غیر ظالم در رفتار انجام دهد و محتمل است که نبي و وصی که در ادامه آمده



به این جهت باشد که این دو عالم به احکام اند و نیز اهل عدالت کامل اند یعنی مرتبه عالی قضاوت با این ها محقق می شود و الاقرب منهم فالاقرب.

١. بل يمكن الاستدلال عليه بما ورد في صحيحة أبي خديجة قال: بعثنى أبو عبد الله إلى أصحابنا فقال: قل لهم: إياكم إذا وقعت بينكم خصومة أو تدارى في شيء من الأخذ و العطاء أن تحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق اجعلوا بينكم رجلا قد عرف حلالنا و حرامنا فاني قد جعلته عليكم قاضيا و إياكم أن تخاصموا بعضكم بعضا إلى السلطان الجائر «١» لأنها و ان وردت في قضاء العامة و حكاهم إلا أن في تعليق الحكم على صفة الفسق إشعارا قويا على أن الفاسق ليس له أهلية القضاء.
٢. و أمّا من الأخير، فيستفاد العدالة؛ لاشتماله على القريب بهذا المضمون، و هو أنه عليه السلام عند النهي عن الرجوع إلى قضاء الجور يقول: «هؤلاء الفساق» «٢»، فيستفاد من إطلاق ذلك عليهم كون المناط للمانع هو الفسق. -نجم آبادی

### بيان استدلال:

نهی از مراجعه به فساق ظهور در این دارد که علت منع فسق آنهاست  
**پاسخ اول:** گفته شده منع مراجعه به فساق لزوم عدالت را ثابت نمی کند زیرا میان آنها تلازم نیست و واسطه وجود دارد:

و يمكن أن يقال على الأوّل أنه لا يلزم من انتفاء أهلية الفاسق للاستئمان و لقبول الخبر اشتراط العدالة لثبوت الوساطة بينهما و هو المستور الحال و مجهوله فإنه لا يصحّ وصفه بالفسق بل يعزر واصله به فلا يدخل في المدلول. الأنوار اللوامع في شرح مفاتيح الشرائع (للفيض)، ج ١٣، ص: ٢٠٢

**پاسخ دوم:** همان طور که مستدل گفته از این جمله بیش از اشعار استفاده نمی شود زیرا عنوان فساق نوعی عنوان مشیر است مثل هذا الجالس به یک صفت بارز اما این که علت حکم این صفت است روشن نیست بلکه ادامه روایت روشن می کند که علت دوری آنها از احکام حق و نیز نصب از سوی حکام جایز است و نیز می توان گفت که به قرینه ادامه روایت فسقی که در این روایت مورد نظر

است فسق ناشی از حکم به باطل و قاضی جور بودن است نه فسق ناشی از سایر  
گناهان تا ملازم باشد با اثبات عدالت خاص.

١. و أخذه أمراً مسلماً في مقبولة ابن حنظلة «٢»، حيث قال: «الحكم ما حكم به أعدلهما و أفقههما» و قد جعل التفاضل فيها مرجحاً.
- اقول: اما «الحكم ما حكم به اعدلهما و افقههما» استدلال محكمى است كه عدالت قاضى را مسلم گرفته است.
- الا ان يقال** يعنى اعدل به اضافه به ديگرى همان طور كه افقه هم يعنى فقيه تر نسبت به ديگرى نه فقاهاست مطلق.
٢. اما دليل محكم تر جمله «فقد جعلته عليكم حاكما» مى باشد زيرا همين كه امام ع چنين فردى را از سوى خود در اين منصب نصب کرده است و منصوب امام ع نمى تواند فاسق باشد. «فانى قد جعلته عليكم حاكما» هم بر شرط عدالت دلالت دارد زيرا مسلم كسى كه عدالت ندارد و اهل فسق است حاكمى نيست كه از سوى امام معصوم ع در منصب قضاوت بتواند قرار بگيرد و رد بر او رد بر معصومين و در حد شرک بالله باشد.
- الا ان ينتقض** به نصب هاى كه به على ع در دوره حكومتشان نسبت داده شده مثل زياد و يا كسانى كه امام ع بعدا آنها را توبيخ کرده اند.
- ولى پاسخ اين است كه زياد منصوب مستقيم امام ع نبود و ممكن است تا آن زمان اماره فسقى نداشته و دسته دوم هم پس از ظهور خلاف بركنار مى شده اند.

## منع رکون الی الظلمه

الخمیس، دسمبر ۰۵، ۲۰۱۳ ۰۳:۳۵ ق.ظ

۱. بل يمكن أن يقال إن التحاكم إلى الفاسق من أظهر أنحاء الركون إلى الظلمة و قد نهى عنه في الشريعة المقدسة. و بهذا كله نقيذ إطلاق صحیحة أبي خدیجه: و لكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شیئا من قضایانا «۲» ثم ان بما ذکرناه يظهر أن القاضی يعتبر أن يكون محرز العدالة فالمجهول حاله من حیث العدالة كالمعلوم فسفه غیر صالح للقضاء لعدم العلم بأهلیته.

✓ اقول: اولاً، صدق ظالمین که در آیه شریفه ۱۱۳ هود رکون به آنها منع

شده بر قاضی غیر امامی منصوب از سوی امام عادل قابل تامل است.

ثانیا، رکون به معنای اعتماد با میل قلبی و مودت و محبت است و این معنی بر مراجعه به قاضی برای حل مشکل و فیصله اختلاف محل منع است. و العمل بالشهادة إذا أوجبت غلبة الظن، ففی کونه رکوناً تأمل. - کفایه

سبزواری ره

بلی، اگر در صدق عنوان ظالم مناقشه نکنیم عمل نصب او در منصب قضاوت از سوی امام می تواند مصداق رکون به ظالم باشد زیرا در صدق رکون به ظالم لازم نیست وی مقام بالاتری باشد بلکه اگر کسی کارهای خود را به ظالمی بسپارد نیز مصداق رکون خواهد بود.

## استدلال به لزوم تثبت نسبت به فاسق

الثلاثاء، ديسمبر ۰۳، ۲۰۱۳ ۱۰:۴۱ ب.ظ

ان الفاسق لا يقبل فتواه و لا يمضى حكمه لوجوب التثبت عند خبره و لعله اشار الى عموم مفهوم قوله تعالى **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ** الآية و لعله اشار العلامة في يب الى ما ذكره بقوله يشترط في الحاكم لان غيره ليس محلا للأمانة - مناهل  
**اقول:** بيان استدلال: كل فاسق لا يقبل فتواه و لا يمضى حكمه (الفاسق يجب التثبت عند حكمه (بدليل الايه و باولويه الحكم بالنسبه الى الخبر و لعدم كونه امينا) و القاضي لا يجب التثبت عند حكمه فالفاسق لا يكون قاضيا)

### نقد سبزواری ره به کبرای استدلال به آیه تثبت بر عدم قبول قول فاسق:

و فيه: أن التبیّن ربّما حصل بعدم قبول شهادة شاهد واحد حتی ینضمّ إلیه شاهد آخر، فإنّ التبیّن لیس هو الردّ.

استدلال به اولویت تثبت به خبر فاسق که به حکم وی به طریق اولی نمی شود اعتماد کرد. البته با تایید مرجع معتبر قابل قبول است.  
فرمایش حضرت علی به شریح هم بر همین مبنا قابل تفسیر است.  
احراز فسق مانع است و عدالت شرط نیست.  
اشکال دیگر این که فسق آیه آیا همان فسق فقهی است و یا این که باید خروج از طاعت با ارتکاب بسیاری از معاصی تحقق یابد تا صدق کند.  
دلالت بر مانعیت فی الجملة فسق دارد

مفتاح الكرامة: أما المؤمن الفاسق فلعدم ثقته

★ جواهر: أما المؤمن الفاسق فلعدم ثقته

✓ اقول: اهل امانت و وثاقت نبودن همه فساق ثابت نيست بلکه همان طور که

آيه شريفه فرموده است ممکن است کافری اهل امانت باشد: «منهم من ان

تامنهم بقنطار يوده اليك»

و الفاسق ليس أهلا للاستئمان على هذا الوجه .. لوجوب التثبت عند خبره

[اختلف الأصحاب في اشتراط عدالة الوصي]

و قد اختلف الأصحاب في اشتراط عدالة الوصي و عدمه و فيه قولان مشهوران

ناشئان من أن الفاسق لا أمانة له فكيف يصلح لهذه الولاية و النيابة و من أنه تابع

لاختيار الموصى فيتحقق بتعيينه كالوكالة

الأنوار اللوامع في شرح مفاتيح الشرائع (للفيض)، ج ١٣، ص: ٢٠١

و ك الاستيداع في الوديعة إلا أن القول باشتراطها هو قول الأكثر محتجين بما أشار إليه المصنف من أن الوصاية استئمان

على مال الأطفال و من يجري مجراهم من الفقراء و الجهات التي لا يقدر أن يراعيها المالك و الفاسق ليس

أهلا للاستئمان على هذا الوجه و إن كان أهلا للوكالة لوجوب التثبت عند خبره

و بأن الوصية تتضمن الركون باعتبار فعل ما أوصى إليه به من تفرقة المال و

إنفاقه و صرفه في الوجوه الشرعية و الفاسق ظالم يجوز أن لا يركن إليه لقوله

تعالى «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» ..

و قدح في صغرى القياس في الاحتجاج الأول بجواز إيداع الفاسق و توكيله و رد

بظهور الفرق بين الوكالة و الوصية لما أشرنا إليه من مراعاة الموكل حال الوكيل

في كل وقت يختار و بأنه في الوكالة إنما سلط على مال نفسه، و هنا على مال

غيره و لهذا اشترط في وكيل الوكيل، هذا محصل الاحتجاج من الطرفين

.. و عندى أن اعتبار العدالة قوى جدا بدليل اشتراطها فى الولى العام للأيتام و لهذا قالوا ع إذا كان مثلك و **مثل عبد الحميد** فلا بأس و قالوا أيضا فى غير خبر و قام عدل فى ذلك فلا بأس و هذا هو الملحوظ عند الشارع و لهذا قالوا فى الأمانة عند دعوى تلفها «ما خانك الأمين و لكنك ائتمنت الخائن».

★ شارب الخمر لا يؤمن:

و تقدم فى الوديعه أيضا «أن شارب الخمر لا يؤمن على أمانة فمن ائتمنه على أمانة فاستهلكها لم يكن للذى ائتمنه على الله أن يأجره و لا يخلف عليه»، و قالوا عليهم السلام «لا تأمنن شراب الخمر، إن الله عز و جل يقول فى كتابه: **«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ»**.

و هذه الأخبار تؤذن بما قلناه من اشتراط العدالة و قد عبّر عن ذلك بإضاعة المال فى حديثه حيث قال: إن الله نهى عن القيل و القال و إضاعة المال و كثرة السؤال و ان الله يبغض هذه الثلاث.

و استشهد على كل واحدة بآيه من القرآن فعلى الولى بقوله تعالى **«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ»**، و على الثانية **«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ»**، و على الثالثة **«لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»**.

و فى صحيحه مسعده بن زياد عن أبى الحسن موسى ع عن آباءه عن رسول الله ص قال: من ائتمن غير أمين فليس على الله ضمان.

الأنوار اللوامع فى شرح مفاتيح الشرائع (للفيض)، ج ١٣، ص: ٢٠٣

و فى خبر زكريا بن إبراهيم رفعه عن أبى جعفر ع قال: من ائتمن غير مؤتمن فلا حجة له على الله.

و فى خبر أبى حمزة عن أبى جعفر ع قال: من عرف من عبد من عبيد الله كذبا إذا حدث و خلفا إذا وعد و خيانه إذا ائتمن ثم ائتمنه على أمانة كان حقا على الله أن يتليه فيها.

هذا بالنسبة إلى أموالهم فكيف أموال ورثتهم و لقد كانوا فى الصدر الأوّل



يستدلون على وثاقة الرجال بالوصاية إليهم من العلماء الأبدال.